

برای روز قلم

اشاره: امروز ۱۴ تیرماه به نام روز قلم نامگذاری شده است. نمی دانیم علت این نامگذاری چیست اما می توانیم از فرصتش استفاده کنیم برای یادآوری نام هایی که با آنها خاطره داریم. از برخی اعضای خانواده قفسه کتاب خواستیم چند خط کوتاه درباره نویسندگان مورد علاقه شان بنویسند و ماحصلش شد این پنج تکه خواندنی درباره پنج نویسنده. برای رضا امیرخانی طول عمر و برای بقیه شان علو درجات خواستاریم...



برای سیدمرتضی آوینی

حمید بناء / نویسنده و پژوهشگر: با کلمات بازی نمی کرد ولی قلمش بازی روزگار را عوض می کرد. گفتار نویس قهار و مقاله نویس چیره دستی بود. نیاز مخاطب و شرایط زمانه اش را می شناخت. بعضی ها با رقص فاتحانه وازه هایش عاشق جهاد و شهادت شدند. بعضی ها با تفکرات و تلنگرهای او پا به عرصه انقلابی گری گذاشتند. بعضی ها تحمل آزادی و تیغ تیز نقد هایش را نداشتند. با این همه آقا سید نه مدهوش زنده بادها می شد و نه مغلوب مرده بادها. حرفش را قورت نمی داد حتی جایی که می دانست صاحبان قدرت قورتش می دهند. از یک سو مبانی تفکر شرق و غرب را به آتش می کشید برای روشن کردن فکر مردم و از سوی دیگر مراقب بود که پای جوان های جامعه روی پوست موز روشنفکری غیر دینی شر نخورد. دستی در ادبیات و هنر و سینما داشت. به هر دری می زد تا آداب هنر انقلابی را وارد سینما کند. گاهی دوربین برمی داشت برای مستند کردن روزگار جنگی ایران زمین. استاد، جنگ را جوری نشان می داد که مردم خدا را پشت خاک ریزها و داخل سنگرها ببینند؛ حقیقی حقیقی حقیقی. یک چشم حاجی به داستان کرلا بود و چشم دیگرش به دنیایی که باید آماده ظهور شود به همین سبب فرصتی برای خود بینی نداشت. خدا هم او را برای خودش سوا کرد. اسطوره دنیای قلم، نویسنده شهید، استاد شهید سید مرتضی آوینی.



برای سید جلال آل احمد

رضا شعبانی / خبرنگار: درست ۲۰ سال پیش بود که در مسجد محله مان کتابخانه ای احداث شد و من شدم کتابدارش. «مدیر مدرسه» جلال آل احمد را آنجا خواندم. این اولین آشنایی من با جلال بود. از همان روز احساس کردم جلال نویسنده ای است که می توانم برای همیشه دوستش بدارم. حالا بعد از گذشت ۲۰ سال، جلال همچنان نویسنده مورد علاقه من است. او از معدود نویسنده هایی است که در اکثر آثارش به صورت نامحسوس خودش را نقد می کند. جلالی که زندگی اش فراز و فرود فراوان داشت. جلالی که اهل بزم و جلسات بود، اما در باطن بسیار تنها. تنهایی جلال را می توان در بسیاری از داستان هایش، از جمله «مدیر مدرسه» به خوبی یافت. در این داستان ها هیچ خبری از پدر و مادر شخصیت اصلی داستان نیست. او توانست زنی را برای زندگی انتخاب کند که به خوبی او را درک نماید. همسری که او را در قامت شخصیت «یوسف» در دل سووشون جای داد. فردی که در جست و جوی حقیقت است، در راه مردم، خودش را به آب و آتش می زند و سرانجام در این راه، مرگ را به جان می خرد. و جلال واقعا این گونه بود. شاید در یک جمله بتوان جلال را خلاصه کرد که او تنها روشنفکری بود که سرسختانه از انسانیت دفاع کرد.



برای نادر ابراهیمی

فاطمه سلیمانی از ندرانی / نویسنده: تا چند سال پیش چیزی که از نادر ابراهیمی می دانستم کتابی بود به نام «یک عاشقانه آرام». آدم های زیادی را دیده بودم که این کتاب را خوانده اند. تعریف های زیادی از این کتاب شنیده بودم اما هیچ وقت علاقه مند به خواندنش نشدم. او در کل جایگاهی میان نویسندگان محبوب من نداشت. حتی کنجکاوی ام را هم تحریک نمی کرد تا این که به توصیه دوستم «آتش بدون دود» نادر ابراهیمی را خریدم. هم کتاب آتش بدون دود را و هم سه گانه عاشقانه را. خیلی زود آتش بدون دود را دست گرفتم و حیرت کردم که چرا هیچ کجا معرفی ای از این کتاب ندیده ام. کتابی پر از تصویرسازی های ناب، دیالوگ های حیرت انگیز، ماجراهای پیچیده و... آتش بدون دود یک رمان به معنای واقعی بود و هست. بعد از آن، خواندن کتاب های این نویسنده تبدیل به یک برنامه شد. هرچه بیشتر می خواندم بیشتر حیرت می کردم. یک نفر، هم به این خوبی رمان حماسی بنویسد، هم داستان عاشقانه و هم روایت و هم... اما چیزی که درباره او عجیب تر و حیرت انگیزتر است تسلط او روی سوزنه است. وقتی شخصیت هایش شمالی هستند گمان می کنی «نادر» شمالی است، وقتی ترکمن هستند گمان می کنی نویسنده این کتاب ترکمن است. وقتی داستان در جنوب می گذرد... راستی نادر اهل کجا بود؟



برای رضا امیرخانی

فاطمه شایان پویا / نویسنده: بزرگان توصیه به خواندن و نوشتن می کنند؛ برخی به دوره و آموزش های آکادمیک؛ برخی به سفر و ادراک های آن؛ برخی به الهام وحی یا... اما کمتر نویسنده ای پیدا می شود که در سفر هم سیر آفاق و انفس داشته باشد و مخاطب داستان هایش چنان با شخصیت ها و موقعیت ها، همذات پنداری کند که گویی خود، سفر قهرمان را به شیوه ای نو تجربه می کنند. این تنها بخشی از ویژگی های منحصر به فرد قلم رضا امیرخانی است. نویسنده محبوبی که آگاهی و خلاقیت، دست مایه ای نوشته های اوست. چه در عارفانه ارمیا و بیوتن و رهش، در عاشقانه من او و قیدار و چه در سفرنامه داستان سیستان و جانستان کابلستان و نیم دانگ پیونگ یانگ؛ چه در تحلیل های نشت نشا و نفحات نفت و سرلوحه ها، یا حتی سادگی عمیق از به و ناصر ارمنی. امیرخانی را به واداشتن مخاطب به فکر کردن می شناسیم؛ به آشنایی زدایی های اصیل و رسم الخط به خصوص او که برخاسته از درک عمیق از کلمات و معنای آنهاست. امیرخانی قابل احترام است به دلیل مفاهیم بزرگی که پشت قلم چموش خود نهفته دارد و پیشینه اطلاعاتی قوی و تجربیات زیسته که متن او را غنی و سرشار می کند؛ به دلیل قلم جذاب و شیرینش و شیطنت ها و ابداعاتی که تمام ابعاد وجود مخاطب را با خود همراه می کند؛ به خاطر تمام اطلاعاتی که خام و دقیق و با جزئیات، بدون جهت گیری خاص در اختیار خواننده می گذارد تا ببیند، بشنود، بو کند، لمس شان کند و نفس شان بکشد.



برای احمد محمود

لیلا مهدوی / نویسنده: احمد عطا معروف به «احمد محمود»، بدون هیچ ادعایی خود را نویسنده ای می داند که متعهد است اول به خود و بعد به دیگران دروغ نگوید. دوربین نگاهش را دقیقا در کف جامعه گذاشته و گستره زاویه دیدش را به عظمت همان شعاع تنظیم کرده است. محمود هم قد و هم جهت با توده جامعه ایستاده و با آن ها هم صدایی می کند. به همین دلیل است کلماتی که ردیف هم کرده است زنده و در حرکتند، زیرا کلمات را در واقع گریانه ترین شکل ممکن زنجیر می کند و تعهد دارد آنچه را که می بیند بنویسد نه آنچه را که دوست دارد ببیند. محمود در داستان هایش فضل فروشی و قدرت نمایی ادبی نمی کند. چیزی که می نویسد ماحصل یک تفکر عمیق به یک پدیده و بالطبع شناخت یا کسب تجربه زیستی در مورد آن پدیده است که منجر به خلق یک اثر نالیستی به تمام معنا می گردد. خالق «مدار صفر درجه»، همان گونه که خودش می گوید، هنر و البته ادبیات را راهی برای بیان اندیشه و عاطفه آشفته درک نشده و هدایت آن به وضوح نظم می داند اما در حال در تمام آثارش معلوم و مشخص است هنر را عین زندگی می داند و در داستان هایش حرف اصلی و سوزنه اصلی، کل مردم جامعه مورد بحث و نظرش است.



تندوتیز

یادداشتی بر کتاب «آسیدعلی آقا»

فقط برای عرض ارادت!



امیرحسین اوصالی

منتقد

🔴 سیدهادی طباطبایی را با کتاب «حدیث نوآندیشان دینی» که بررسی آرای دباغ، فنایی و نراقی بود می شناختم. او توانست با نوشتن کتاب پای خود را به عنوان نویسنده در عرصه اجتماعی ایران محکم

کند؛ و حالا با «آسیدعلی آقا» وارد حوزه ادبیات شده و از منظری نوزندگینامه «آیت... قاضی» را به تصویر کشیده است. «آسیدعلی آقا» دارای دو لبه است که یک طرفش را می توان تاریخ شفاهی و طرف دیگرش ادای عرفان نویسی در مدار اعتدال دانست. نویسنده کتاب را از منظر راوی اول شخص که خود آیت... قاضی است روایت می کند و این دقیقا آغاز سقوط کتاب است. با آن که نویسنده ادعا کرده شاخ و برگي بر مستندات تاریخی نیفزوده، اما متن کتاب چیز دیگری را نشان می دهد. طباطبایی لحن و فرم جملات معروفی که از آیت... قاضی و شاگردانش به دست ما رسیده است را مبنای قلم خود قرار داده و با همان لحن از زبان آقای قاضی داستان را روایت می کند. اما این روایت صرفا یک خاطره نگاری است که هیچ خط سیر منحنی شخصیتی ندارد و ما در اثر نه شخصیت داریم و نه گفت وگویی دوجانبه. با همین مشکل هیچ ساختمان درامی نیز در اثر شکل نمی گیرد. متن اثر آن قدر دچار آب بستن می شود که خواندن کتاب را بسیار دشوار می کند و به راحتی می توان انتهای کتاب را حدس زد. طباطبایی هیچ چیز تازه ای از زندگی این عارف واصل ارائه نمی دهد و اگر مخاطبی مقداری از احوالات ایشان با خبر باشد، کتاب صرفا مورد داشته هایش خواهد بود. همان جملات معروف «دنیا می خواهی نماز شب بخوان، آخرت می خواهی نماز شب بخوان» است با اندکی چاشنی ادبیات ملیح از منظر اول شخص، طباطبایی حتی به خود زحمت نداده است که دایره تحقیق را گسترده تر کرده و سراغ شاگردان گمنام آقای قاضی برود و از آنها نیز حکایتی نقل کرده و آشنایی زدی کند. او تنها به شاگردان معروف از جمله آیات عظام علامه، بهجت، قوچانی و... اکتفا کرده است. این روایتگری به سیر و مشی استاد و شاگردی نیز نمی پردازد و هیچ منطق ساختاری در اتمسفر روایت ارائه نمی دهد و تنها به شاخ و برگ دادن با ابیات محترمانه بر خاطرات، کتاب را تمام می کند. مخاطب در این اثر یک آیت... قاضی منفعل می بیند و عرفان را جزئی از زندگی ایشان قلمداد می کند، در حالی که عرفان جزء لاینفک ایشان است. مادر خاطرات نه داده ای از خانواده ایشان داریم و نه درکی از فضا و عالم زندگی آیت... قاضی و این دو ضعف، همذات پنداری را به نقطه صفر رسانده و کتاب را به یک انشاء نویسی تصنعی تبدیل کرده است. طباطبایی یک معرفی ناقص از آیت... قاضی ارائه می دهد که تم داستانی طور را نباید توجیه این روند غلط بدانیم. کتاب بیشتر عرض ارادت است به ساحت ایشان تا یک اثر ادبی از روی درایت. 🔴

